



تاریخ معاصر

شرح زندگی سواران قراپاق

از
حسنخان سرتیپ سوار قراپاق
تا
اسکندر خان انتصار نظام قراپاق



سر آغاز هر نامه نام خداست که بی نام او یکسر خطاست

شکر سپاس بیکران به آستان ایزد مَنان که توفیق، رفیقِ طریق و قرینِ همت ساخت تا در راستای درج رخدادهای تاریخی و ثبت صلابت و پایداری و جانفشانی بزرگمردان جاودانه منزلت ایل قاراپاپاق، به ویژه شرح زندگانی و رشادت های کم نظیر شادروانان حسن خان سرتیپ و اسکندر خان انتصار نظام گام بردارم و عظمت روح سترگ و خدمات آن مردان بزرگ را از دریای مواج نگاه عمیق خویش، گوهرائی بس ارزنده نثار نمودند تا شرف و جوانمردی و انسانیت تداوم یابد.

اینک وظیفه می داند از یکایک عزیزان آقایان دکتر پرویز محمدی، اسفندیار حاجیلو و علی الخصوص از آقای مهندس محمدجواد مظلومی که در زمینه ویرایش، تنظیم اسناد و تایپ و تمهید مقدمات چاپ و نشر این اثر از هیچ گونه یاری و همراهی دریغ ننمودند؛ سپاسگزاری نمایم. امید آن که حضرت دوست در نیل به آرمان بلند هماره یاریگرشان باد.

کیومرث انتصاری



نشسته حسن خان سرتیپ
و فرزندانش از راست محمدعلی خان میرپنج و حسین خان

اگر زرین کلاهی عاقبت هیچ به تخت ار پادشاهی عاقبت هیچ
گرت ملک سلیمان در نگین است در آخر خاک راهی عاقبت هیچ

باباطاهر

راستی آور که شوی رستگار راستی از تو ظفر از کردگار
از کجی افتی به کم و کاستی وز همه غم رستی اگر راستی

(از وصیت نامه حسنخان سرتیپ فرمانده سوار قراپااق)

هذا الكتاب

المسمى بحرب الحسن

با خط: شادروان میرزا عبدالصمد

کوچ ایل از گرجستان در سال ۱۲۱۲ هجری_ قمری

ورود به محال سولدوز ۱۲۴۶ هجری_ قمری

تاریخ ایل قراپاق (بوزچلوی پیشین)

تألیف: روانشاد حسن خان سرتیپ قراپاق

کتاب حرب الحسن سرگذشت مهم ایل را تا نوزده سال پس از اسکان در محال سولدوز

(۱۲۶۵ هجری_ قمری) را نگاشته شده است.

پیش گفتار

این نوشته خاطرات مستند به جای مانده با خط خود انتصار، مرد رزمنده‌ای که شاید گمنام. مشهور به اسکندر خان انتصار نظام ساکن و بزرگ شده روستای گلوان، مردی که به خاطر حفظ امنیت سلدوز و منطقه‌اش بعد از حسن خان سرتیپ و بزرگان دیگر ایل مانند نقی خان بوزچلو خدمات شایانی در حفظ و آبادی سلدوز انجام داده.

از انتصار سوال می شود که چرا محل اسکان خود را گلوان انتخاب کردی؟ جواب می دهد چون ورودی لاهیجان و کردستان بود، با همسایگان کرد زبان جهت حفظ امنیت و کسب اطلاعات بیشتر از منطقه و آن سوی مرزها.

انتصار جوانی را با لباس نظامی قزاق و ژاندارم شروع و اولین ماموریت خود را از سلماس با جنگ اسماعیل آقا شکاک آغاز و با کاردانی و رشادت هایش که در یکایک افراد قراپاپاق قابل مشاهده است، مورد توجه فرماندهان خود از جمله سرهنگ شهید کلبعلی خان و فرمانده لشکر تیمسار طهماسبی قرار گرفت.

متأسفانه ناامنی در سولدوز و دربدری ایلش، وجدانش به او اجازه نداد که در کسوت نظامی باقی بماند؛ لذا به ایلش پیوست و در اطراف مراغه و تکاب و میاند آب با بدبختی های ایلش هم نشیمن گردید. بارها از طرف فرماندهان وقت به ادامه نظامی گریش با درجه بالاتر دعوت شد، اما روح بلند او نپذیرفت که با این همه مشکلات از ایل جدا شود؛ آخر الامر سرهنگ کلبعلی خان پیشنهاد می نماید که اسلحه تحویل گرفته و با افراد ایلش نیرویی را سازمان دهد و امنیت را برقرار نماید؛ لذا حکمی به عنوان فرمانده پست از طرف ارتش برای وی صادر گردید و این ماموریت را با سربلندی سپری نمود.

این مرد در گلوان بزرگ شد. زندگی کرد و آخر سر بدرود حیات گفت و جنازه اش بر دوش افراد ایلش در حسنلو به خاک سپرده شد. خدا رحمت کند همه مردان نیک و غیور ایل سرفراز قراپاپاق را که فداکاریشان با تمامیت ارضی ایران عجین شده.

این نوشته شرح حالی است از حسن خان سرتیپ قراپاپاق تا اسکندر خان دوم؛ یعنی انتصار السلطان نظام. لذا بر من، نوه انتصار، واجب بود که نوشته ها و احکامش را در دید همشهریان خوب خودم قرار دهم که پدر بزرگ با سربلندی و فداکاری نسبت به سولدوز و طایفه اش، چشم از این دنیا برپست.

گردآورنده: کیومرث انتصاری، دبیر بازنشسته آموزش و پرورش

فهرست مطالب

فصل اول: تاریخچه ی حسنخان سرتیپ	۱۵
تاریخچه ی حسنخان	۱۷
مختصری از نبردهای نقی خان در جنگ ایران روس	۲۰
حملات نقی بیگ به بوزچلوهای لوری و پنبک تابع روس	۲۲
محاربه دولت عثمانی با دولت روسیه و شرکت قراپاپاق در این جنگ	۲۹
برگشت ایل به رهبری نقیخان از سلماس به خاک عثمانی	۳۲
شرکت نقیخان در جنگ عثمانی علیه روس	۳۴
تسخیر آخسقه بدست روس و حرکت قراپاپاق به سلماس	۳۶
اسکان نقی خان در قریه سرای	۴۰
آمدن قراپاپاق به محال سولدوز سال ۱۲۴۶ قمری	۴۱
یاری خواستن مامش و زرزا در جنگ با مامشها از حسنخان	۴۶
سرکوب اشرار توسط حسنخان و حبیبالله خان امیر توپخانه	۴۷
ذکر مأموریت یحیی خان ایلخانی اکراد چهریق با افواج ارومی	۴۷
رفتن حسنخان و برادرش اسکندر خان به ایستی سوی سلماس	۴۸
وفات مهدیخان قراپاپاق	۵۱
اختلاف بین کاظمخان و حسنخان و رفتن حسنخان به تهران	۵۲
از اتفاقات ایام توقف در یورت آلاشه و جنگ سواره تکه	۵۳
مأموریت اسکندر خان با سیصد نفر سوار قراپاپاق بسمت خراسان	۵۴
مشکلات حسنخان سرتیپ با برادرش کاظمخان سرتیپ	۵۴
رفتن نجفقلیخان اول به سفر گرگان با سیصد نفر سوار	۵۶
اعزام سواره قراپاپاق به ساوجبلاغ و شبیخون توسط حمزه آقا	۵۷
وصیتنامه ی مقربالخاقان حسن خان سرتیپ قراپاپاق	۶۲
فصل دوم: انتصار السلطان و خاطرات زندگی او از دوران نظامی گری اش	۶۵
سند شماره ۱: لقب انتصار نظام	۶۷
مقدمه ای بر زندگی انتصار السلطان	۶۸
طوایف هشتگانه قراپاپاق	۷۰
خانواده های بجا مانده از فرزندان نقی خان	۷۱
سوالاتی چند از چگونگی وضعیت، صفات و ویژگی های مردم قراپاپاق در اواخر قاجار	۷۲
سند شماره ۲: تقدیر از خدمات ایل و دائمی بودن مستمری برای خانواده	۷۶
رؤسای ایل در سال ۱۹۱۸ م از قول کنسول روسیه در اورمیه	۷۷
اختلاف خاندان کاظمخان و اسکندر خان بر سر حکومت	۷۷

- سند شماره ۳: حکم لقب افخم الممالک به علیقلیخان..... ۷۸
- سند شماره ۴: حکم لقب رشیدالسلطنه به رضاقلیخان..... ۷۸
- سند شماره ۵: مشخصات سواره نظام ایل قراپاق..... ۷۹
- سند شماره ۶: تعیین مستمری از درآمد بالقچی و گلوان به علیقلیخان و افخم السلطنه..... ۸۱
- سند شماره ۷: پرداخت مستمری از قریه بالقچی و گلوان..... ۸۲
- سند شماره ۸: اهداء درجه به رضاقلیخان رشید السلطنه..... ۸۳
- سند شماره ۹: تعیین مستمری به علیقلی خان افخم السلطنه..... ۸۴
- سند شماره ۱۰: اهداء سند قریه بالقچی و گلوان..... ۸۴
- سند شماره ۱۱: اهدای خلعت به افخم الممالک..... ۸۶
- سند شماره ۱۲: صدور حکم کارگزاری..... ۸۷
- سند شماره ۱۳: نامه کارگزاری..... ۸۸
- سند شماره ۱۴: نامه کارگزاری..... ۸۹
- سند شماره ۱۵: نامه کارگزاری..... ۹۰
- سند شماره ۱۶: نامه کارگزاری..... ۹۱
- سند شماره ۱۷: نامه تشکر و قدردانی از اسکندر خان اول..... ۹۲
- سند شماره ۱۸: ۹۳
- سند شماره ۱۹: نامه کارگزاری..... ۹۴
- سند شماره ۲۰: اجاره نامه بین رضاقلیخان و چند نفر از ارامنه..... ۹۵
- سند شماره ۲۱: روانه نمودن رشیدالسلطنه به تبریز..... ۹۸
- سند شماره ۲۲: نامه کارگذاری..... ۹۹
- سند شماره ۲۳: سند رسید مبلغ از طرف کارگزاران سلدوز توسط جناب آقای افخم السلطنه .. ۱۰۰
- سند شماره ۲۴: قرارداد بین سرهنگ حاجی پاشاخان جان احمدلو و انتصارالسلطان در مورد قریه حسنلو..... ۱۰۰
- گزارشی از خاطرات کاپیتان هیانس (ایاس) گاواراس..... ۱۰۳
- مجادلات ایل مامش در دسامبر ۱۹۱۲ الی ژانویه ۱۹۱۳ میلادی:..... ۱۰۳
- سران طوایف منطقه و علت اختلاف طوایف و حمایتشان از دول..... ۱۰۴
- خلاصه تاریخچه ایل قراپاق..... ۱۰۶
- طایفه جان احمدلو و یادداشتهای اکبر خان..... ۱۱۰
- انتصارالسلطان کیست؟..... ۱۱۲
- انتصارالسلطان و خاطرات زندگی او از دوران نظامی‌گری اش..... ۱۲۳
- گزارش‌ها و وضعیت ستون سوار در جنگ با اسماعیل آقای سمیتکو..... ۱۲۴
- سند شماره ۲۵: اعلام رضایتمندی سرهنگ کلبعلیخان از رشادت انتصارالسلطان..... ۱۳۷

- سند شماره ۲۶: شناسایی فردی مظنون به دستور قوای آذربایجان ۱۳۸
- سند شماره ۲۷: شناسایی فردی مظنون به دستور قوای آذربایجان ۱۴۷
- سند شماره ۲۸: اعزام سوار قراپاق توسط انتصارالسلطان به بوکان ۱۴۸
- سند شماره ۲۹: مأموریت سوار قراپاق در سرحد بین نقهه جلدیان ۱۴۹
- کناره‌گیری انتصارالسلطان از ارتش ۱۵۰
- سند شماره ۳۱: اعلام اسامی سواران قراپاق ۱۵۲
- سند شماره ۳۲: تحویل پست قاضی آباد از زرزاها توسط قراپاق ۱۵۳
- سند شماره ۳۳: دریافت قبض از شیخ عبدالله از بابت ۱ جاره ۱۵۳
- سند شماره ۳۴: دریافت مالیات از مهاجران مسیحی وارده به ارومی ۱۵۵
- سند شماره ۳۵: تکمیل وضعیت سوار قراپاق جهت مأموریت ۱۵۶
- سند شماره ۳۶: اعزام سوار و پیاده قراپاق به جمع قوای باوندپور ۱۵۹
- سند شماره ۳۷: تمرکز در قریه سیدآباد ۱۶۰
- سند شماره ۳۸: ایجاد پست ۹ نفره در قریه داش تیمور بالا ۱۶۱
- سند شماره ۳۹: جلوگیری مهاجرین از خط میاندوآب ۱۶۲
- سند شماره ۴۰: گزارش از انتصار ۱۶۳
- سند شماره ۴۱: اهداء مدال طلا به انتصارالسلطان ۱۶۵
- سند شماره ۴۲: تقاضای برقراری سازمان امنیه و شهربانی در نقهه ۱۶۸
- سند شماره ۴۳: نامه استناداری به مه‌باد جهت اقدامات لازم ۱۶۹
- یادداشت‌های مرحوم قلیخان بوزچلو ۱۷۰
- انتصارالسلطان و جمشید خان مجدالسلطنه افشار ۱۷۰
- ماجرای حکومت حمزه‌بیگ و ارتباط آن با رشیدالسلطنه ۱۷۱
- ایجاد امنیت در اورمیه توسط نیروهای سوار قراپاق ۱۷۲
- نقی‌خان بزچلو و حکومت ملی آذربایجان ۱۷۳
- گفته‌های احمد انتصاری در مورد جمهوری مه‌باد و ایادی قاضی محمد ۱۷۷
- پذیرایی از مهمانان سید احمد گیلانی زاده داماد غلامرضا خان خسروی ۱۷۹
- کشتار خانواده امیر عشایر در سیلوه به دستور ملامصطفی بارزانی ۱۷۹
- ورود نیروهای بارزانی به خاک سولدوز ۱۷۹
- یادداشت‌های اکبر خان جان احمدلو، شرارت اکراد در غرب آذربایجان ۱۸۱
- مُلامصطفی و مشکلات او برای ماندن در ایران یا رفتن به عراق ۱۸۲
- نوشته جان احمدلو و شرکت نیروهای قراپاق در جنگ با بارزانی ۱۸۲
- ادامه یادداشت اکبرخان جان احمدلو ۱۸۴
- انتصارنظام و یادداشت‌های وی درمورد جنگ با بارزانی ها ۱۸۶

.....	۱۹۷	خاطرات انتصارخان از جنگ ملّا خلیل منگور با قوای دولتی
.....	۱۹۹	سند شماره ۴۴: تشویق اسکندر خان انتصاری از طرف وزارت جنگ
.....	۲۰۲	وصیت‌نامه انتصارالسلطان:.....
.....	۲۰۷	فصل سوم: احمدخان انتصاری اولین شهردار شهر نقده
.....	۲۰۹	شهرستان نقده و آمار جمعیتی آن.....
.....	۲۱۰	اولین شهردار شهر نقده.....
.....	۲۱۷	فصل چهارم: خاطرات و سرگرمی های مردم سلدوز
.....	۲۱۷	و غارت خانه انتصار در روستای گلوان.....
.....	۲۱۹	خاطرات و سرگرمی‌های مردم سولدوز و ایل قراپاق.....
.....	۲۲۰	حبس خانگی انتصار نظام در روستای گلوان بدستور سید احمد، داماد غلامرضا خان.....
.....	۲۲۱	آمدن ملا مصطفی به گلوان و غارت خانه انتصار.....
.....	۲۲۲	غارت مجدد خانه بازماندگان انتصار در سال ۱۳۵۸ ش.....
.....	۲۲۵	فصل پنجم: شکار و سرگرمی های مردم سلدوز
.....	۲۲۷	خاطراتی از شکار و سرگرمی.....
.....	۲۳۰	سند شماره ۴۵: پروانه شکار.....
.....	۲۳۱	سند شماره ۴۶: پروانه شکار ۲.....
.....	۲۳۳	شکارهای رایج در مناطق سولدوز.....
.....	۲۳۴	انواع کبک‌ها و شکار آن.....
.....	۲۳۶	شکار با تفنگ ساچمه زنی.....
.....	۲۳۷	شکار بهاره کبک با ماده کبک.....
.....	۲۴۰	شکار کبک با استفاده از پرندگان گوشت‌خوار مانند قرقی و غیر.....
.....	۲۴۱	شکار کبک با پتیه (چاله با درپوش چوبی).....
.....	۲۴۱	شکار بلدرچین (وشم یا بیدبیدک).....
.....	۲۴۳	شکار پرندگان آبی.....
.....	۲۴۵	تربیت پرندگان گوشت‌خوار مانند عقاب و قرقی.....
.....	۲۴۷	شکار قمری، فاخته و کبوتر صحرایی.....
.....	۲۴۸	شکار هوبره یا میش مرغ (تای توخلو).....
.....	۲۴۹	شکار خرگوش با سگ تازی و امروزه با تفنگ.....
.....	۲۴۹	شکار روباه.....
.....	۲۵۰	شکار کل و بز و قوچ میش.....
.....	۲۵۱	کیله‌سیپان و خاطرات کاک احمد ملقب به احمد خارجه.....
.....	۲۵۵	شکار گراز (خوک وحشی) و خرس.....

۲۵۶		خاطره نگارنده از شکار
۲۵۹		صید ماهی:
۲۶۰		سرگرمی‌ها (پرورش اسب‌های اصیل):
۲۶۰		کورس
۲۶۰		بازی جدیر و تاکالا
۲۶۱		قیقاجی زدن با تفنگ
۲۶۲		شکار گرگ با اسب و چوبدستی
۲۶۲		چابک‌سواری
۲۶۳		مجیدخان به شکار می‌رود
۲۷۰		اختتامیه

بسم الله الرحمن الرحيم و منه استعانت و التوفيق

تاریخچه‌ی حسنخان

بعد از حمد و ثنای خالق لم یزل و ستایش پروردگار عزوجل و پس از تبلیغ درود غیر معدود بر پیغمبر مرسل و رسول بی مثل و بی بدل و اله الهادین الشافعیین فی يوم الخلد و عرته المهدیین من المبعدین من العوایب والعلل و اصحاب الغازین المجاهدین فی الصفین والجمل مجملی از مفصل و قصیری از مطول.

طایفه بوزچلو، مسمی به قراپاپاق مرقوم و به رشته تحریر منظوم می گردد. ملخص این اجمال و بیان این مقال، آنکه وطن مألوف و مسکن معروف طایفه مزبور از قدیم الایام محال بوزچلو من اعمال همدان است و این طایفه از وجود جلادت و فرط رشادت که در ذاتشان مخمّر است همیشه بر همجوار و ایلات اطرافی خودشان زیادتی نموده و چندان اقبالی به حکم آنحدود نمی کردند و در آن ایام، لکزیه و داغستان هم اکثر اوقات دست تعدّی به ساکنین ولایت گرجستان یازیده و بقدر امکان در خرابی آن ولایت مضایقه نمودند. پادشاه آن زمان از روی اصابت عقل و دوراندیشی معادل هشت هزار خانوار از طایفه بوزچلو به ریاست یارعلی آقا که اباعن جد رئیس ایشان بود کوچانیده در ولایت گرجستان در دهنه دربند لکزیه از بلوکات اعمال لوری و پنبک و آغچه قلعه جابجا نمودند که دست تطاول و تعدی لکزیه را از آن سرزمین مقطوع و راه ترددشان را مسدود ساخته و بعضی بی دست و پایان بوزچلو که چندان کارآمد نبودند به ریاست یکنفر از بنی عم یارعلی آقا سابق الذکر که در همدان که وطن مألوف خودشان بود مانده تکالیف دیوانی را که در آن زمان معمول بود، به گردن گرفته و دست از شرارت کشیده داشتند.

یارعلی آقا که به اتفاق ایل خود در بلوکات مزبور سکنی گرفتند رُکیله خان و گرگین خان والیان گرجستان از دهات محال پنبک چند قطعه ده ملکیتاً به یارعلی آقا و اولاد او داده و چند قطعه هم خودشان ابتیاع کرده، بقدر یکصد و پنجاه قریه معتبر ملک یارعلی آقا و آقایان دیگر بود؛ مدت متمادی در آن ولایات توقف نموده و همیشه مصدر خدمات شایان و مظهر کارهای نمایان بوده، دست تسلط و تعدی سایرین را از آن مرز بوم مقطوع داشتند تا پیمانۀ عمر یارعلی آقا از باده کل الناس شربهم پر گشته بر عُرفات چنان ماوا گزیند؛ خلف ارشد او نقی بیگ موسوم بود، به رسم پدر در ریاست ایل منتقل گردید و بعد از او پسرش که موسوم به اسم خودش بود، متمکن گشته و پس از وی ریاست به

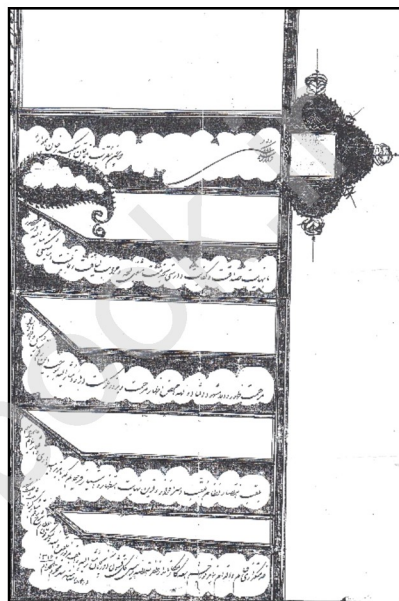
مهدی بیگ منتقل و از او هم به مهدی بیگ ثانی بعد از او هم به عالیجاه نقی بیگ که به اسم جد خود موسوم بود، مقرر گشت که مفصل احوال و ماجرای او مجملاً مذکور می شود.

بالجمله نسل بعد نسل تا ایام حکومت و استقلال گرگین خان، والی گرجستان، در ریاست ایل و بلوکات مزبور و متمکن و برقرار بودند؛ تا اینکه لشکر روسیه به سرداری سرکروف نام آمده بالمکاء گرجستان استیلا یافته و بلده تفلیس را که مقر و نشیمن والیان بگردیان بود به حیطة ضبط و تسخیر درآورده و گرگین خان را با اولاد و احفاد بالتمام گرفته مجبوراً و مغلولاً استراسبورگ که پایتخت و مقر سلطنت روسیه است، روانه نمودند. دالیان خان والی، پسر گرگین خان، فراری شده به این دولت جاوید آیت آمد.

بعد از آن جماعت روسیه قانون زاقون را به طریقی که عادت ایشان است، معمول و مردم را به سلوک قاعده و قانون و به انقیاد ضابطه زاقون خودشان مأمور و ترغیب نمودند؛ چون نقی بیگ رئیس طایفه بوزچلو شد، سلوک و بدرفتاری روسیه را مشاهده نموده، اطاعت انقیاد را در ایشان منافی رضای خداوند یگانه و مخالف رأی جلادت پیرای فرزانه دیده، با ایل وابسته خود که سه هزار خانوار می بود، کوچیده به مجادلات ایروان آمده و دردهات آنجا جابجا شدند. آمدن شقیوقدور سردار روسیه بر سر قلعه ایروان در همان سال اتفاق افتاد؛ چند سال دیگر نواب مستطاب محمدعلی میرزا از استان کیوان پاسبان مرخص و به سرداری لشکر نامزد و بجنگ روسیه مأمور گشته، وارد ایروان گردید. نقی بیگ شرف اندوز خدمت نواب معظم له شده و مورد نوازشات فراوان گردید؛ چون از طایفه بوزچلو چهار هزار خانوار متجاوز سر از ربه اطاعت نقی بیگ کشیده در آغچه قلعه و لوری مانده و گردن بر بقاء انقیاد و زاقون روسیه گذشته بودند؛ از این جهت همیشه با آنها درصدد انتقام و منتظر فرصت می بود تا مراتب را به نواب محمدعلی میرزا عرض و اجازه حاصل نموده و خود مقدمه الجیش شده، غفلتاً بر سر ساکنین آغچه قلعه و لوری و ایلات آنحدود که بوزچلو و قزاق بودند، ریخته و مراسم قتل و غارت بعمل آوردند و ایلات صفحات از هر طرف جمع شده و تعاقب کرده، شروع به جنگ نمودند. حسن بیگ، برادر نقی بیگ که جوانی بود با عقل و کمال و بدیع الجمال، بیست و دو سال عمر داشت و در شجاعت و رشادت از نقی بیگ زیاده تر بود. همیشه نقی بیگ که در خدمت نواب محمدعلی میرزا می بود، حسن بیگ سواره برداشته به یاری ماندگان بوزچلو تاخت می برد و این دفعه هم رفته بودند در پشت لشکر خودشان پیش دشمن را گرفته، زدوخورد می کردند؛ یک نفر قزاق حسن بیگ را هدف گلوله نموده، از اسب درانداخت و در راه خدمتگزاری علیه دولت جان خود را نثار نمود؛ بالجمله با

اسرای بسیار و غنائم بی‌شمار مراجعت نمودند. محمدعلی میرزا مراتب رشادت و خدمتگزاری نقی‌بیگ را بخاکپای همایون، عریضه نگار شدند؛ در ایداء خدمات او فرمان قضا جریان منصب جلیل‌القدر خانی مبلغ یک‌هزار تومان نقد و صد و پنجاه خروار غله به وزن جدید موجب از موقف‌اعلی عز‌صدور یافت و علاوه از این قریه شوللی که یک‌هزار تومان رأی‌العین بدهی داشت، به نقی‌بیگ مرحمت فرمودند و بین‌الانعام ملقب خانی مخاطب گردید و ایل را در آنجاها جابجا نمودند. بعد از چندی نواب محمدعلی میرزا به دربار گردون مدار احضار فرمودند. محمدخان که در ایروان بیگلریگی بود با نقی‌خان جزئی شکر آب و انزجار خاطر داشت، به‌این علت ایل را برداشته، بجای خودشان که در تصرف روسیه بود، رفت. بعد از آن نواب کامیاب شاهزاده والا جناب، عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، به آذربایجان تشریف آورده، رقم قدر توأم مشعر بر مراحم و التفات بیکران به افتخار نقی‌خان صادر و ترغیب به مراجعت فرمودند؛ مشارالیه بعد از استحضار و استظهار از مضمون رقم عنایت شیم ایل را حرکت داده، باز به ایروان آمدند. بعد از آن محمدخان معزول گشته و حسین خان قاجار را به سرداری ایروان مأمور و روانه فرمودند؛ سردار معزّی‌الیه وارد ایروان شده و نقی‌خان خدمت ایشان رفته و مورد التفات شایان شدند. در تاریخ هزار و دویست دوازده هجری که طایفه بوزچلو از مکان خودشان متفرق شده به ایروان آمدند، معادل یک‌هزار و سیصد خانوار با نقی‌خان در ایروان مانده و باقی آقایان و ایل به ولایت قارص که از ممالک محروسه دولت عثمانی است، رفتند محمد پاشا و قراییک که وزیر و محافظ نواحی قارص بودند، آمدن ایل قراپاپاق را غنیمت دانسته، لوازم حرمت و صیانت و رسم احترام و محبت را عنایت در حق ایشان مبذول داشته، در ملوکات شوره گل و زرشات جابجا نمودند؛ مدتی که در آن نواحی اقامت داشتند، چون لباس گرجستانی پوشیده و کلاه سیاه از پوست بره به سر می‌گذاشتند، اهالی قارص و ارزنه‌الروم به اصطلاح ترک آنها را قراپاپاق می‌گفتند که عاقبت مشهور و مسما و به قراپاپاق گشتند.

سند شماره ۱ : لقب انتصار نظام



که چون مقرب الخاقان اسکندر خان همواره با نهایت صداقت و کفایت و درستی بخدمت مشغول بوده و مراتب لیاقت و قابلیت و شایستگی مشارالیه در حضور مرحمت ظهور والا مشهود افتاده لهذا محض اظهار مرحمت و بروز مکرمات دربار مشارالیه بموجب این رقم مبارک واللّه او را بلقب انتصار نظام ملقب و سرافراز و قرین نهایت استشعار و امتیاز فرمودیم که با مزید امیدواری و افتخار تمام بمراسم خدمتگزاری قیام و اقدام نماید نور چشم اسعد کامکار نامدار ظفرالسلطنه رئیس کل قشون آذربایجان مشارالیه را بلقب مذکور ملقب دانسته و لشکرنویسان عظام شرح رقم مبارک را ثبت و ضبط نمود.

مقدمه ای بر زندگی انتصار السلطان

این مجموعه سیری از خاطرات تاریخی ملی و میهنی نقی بیگ، انتصار السلطان، به نوشته و دست خط‌های وی، اسناد باقی‌مانده و بازگو شده از تاریخچه زندگی ایل قراپاق و سولدوز و اتفاقاتش می‌باشد.

یادداشت‌های روز از شرح حال مرحوم حسنخان سرتیپ و نوشته‌هایی از اسکندر خان انتصار ملقب به انتصار السلطان:

زمانیکه بخشی از مناطق شمال غرب کشورمان با فشار نظامی روس‌ها در جریان جنگ‌های معروف ایران و روس از ایران جدا گشت از آن روزگار تا به امروز خوشبختانه مرزهای ایران آسیبی ندیده است. در تمام این دوران تلاش‌های دشمن همواره برقرار بوده و دولت‌های استعماری بر اساس مصالح سیاسی و اقتصادی خود در هر کجا و هر زمان که لازم دیده‌اند، به حمایت از جریان‌های تجزیه‌طلبی پرداخته‌اند. این تجزیه‌ها بارها در بخش‌های مختلف کشور تکرار شده؛ از آن جمله در آذربایجان خودمان بطوریکه قسمتی از آن جدا شده است. در این میان داستان آذربایجان، داستانی طولانی است که طی سالیان دراز از روس‌های تزاری و پس از آن کمونیست‌ها برای آن نقشه‌ها در سر داشتند؛ اما مردم مقاوم و میهن‌پرست ما نشان داده‌اند که با دادن جان و مال خود؛ یعنی با تمام توان خود از مرزهای خویش پاسداری کرده، خواهند کرد.

در همه این موارد گهگاهی شماری ناچیز از اقوام و طوایف ساکن در حاشیه مرزها فریب دشمن را می‌خورند؛ اما مانند فرزندی که از مادرش قهر کند، به سرعت به دامان مادر خویش بازگشته و در عمق وجود بستگی‌شان را به ایران حفظ کنند و رهبران ناباب خود را در رسیدن به امیالشان ناکام می‌گذارند.

عباس میرزا با توان خود در دو سلسله جنگ در برابر ماشین خردکننده نظامی روسیه به وسیله نیروهای ایلات و عشایر و نظامی خود از استقلال و تمامیت ایران دفاع کرد؛ اما مایه تأسف است که بخشی از ولایت قفقاز از حوزه اطاعت کشور ما خارج شدند و زیر سلطه روسیه قرار گرفتند.

عباس میرزا خدمات شایانی را انجام داد یکی از آنها بهبود وضع کشاورزی بود. نایب‌السلطنه در مدت اقامت خود در آذربایجان قدم‌های بزرگی در راه بهبود و کشاورزی آن سامان برداشت. عباس میرزا فرهنگ دوست و تشنه دانش بود.

طایفه بوزچلو که در اطراف اراک از قدیم سکنی داشته و به واسطه دلاوری و شجاعت به همسایگان خود پیچیدگی و اذیت می کردند؛ به روایتی در زمان سلاطین صفویه به ولایت گرجستان که تابع ایران بوده و لکزی های داغستانی به اهالی گرجستان دست درازی نموده، مورد قتل و غارت قرار می دادند؛ از طرف حکام گرجستان که دست نشاندهی سلاطین ایران بوده اند، تقاضای امداد می شود. برای رفع غائله آن ها طایفه بوزچلو بعنوان دفع فساد طایفه مزبور به طور اجبار و اکراه از طرف سلطان آباد اراک کوچانیده و در ولایت گرجستان، محلات پنبک که به حال مخروبه افتاده بودند، به آنها واگذار می گردد. اما روشن نیست که ایل بوزچلو در دوران کدام پادشاه و در چه سالی از محال بوزچلو به گرجستان کوچ داده شده اند، بعد از اسکان شروع به آباد کردن آن ولایت نموده، دست تپاول لکزی ها را از گرجستان کوتاه می نمایند.

تا زمانی که دولت روسیه تزاری به گرجستان حمله ور می شود، در زمان عباس میرزا، نایب السلطنه، آنجا می زیسته و به کشت و کار و دامداری مشغول؛ اما به علت عدم ایفا به عهد ناپلئون فرانسه برای کمک به قشون فتحعلی شاه در جنگ با روسیه، قشون ایران شکست خورده، عهدنامه گلستان منعقد می گردد.

مرحوم نایب السلطنه با صدور فرمانی به نقی خان مبنی بر اینکه نمی خواهند تحت تسلط روس ها باشند، ایل را به طرف ایروان بکوچانید و در محلات شوللی و آباران و دره چیچک سکنا کرده و در معیت قشون دولتی در جنگ با روس ها شرکت کنید.

عثمانلوها به طمع افتادند که گرجستان را روس ها گرفتند، ایروان و سایر شهرهای قفقاز را هم آنها اشغال نمایند؛ ولی چندین بار شکست خورده و عقب نشینی کردند.

از آنجائیکه در تمام جنگها بین ایران و عثمانلو سواره بوزچلو پیشقدم بوده و اغلب باعث شکست قشون عثمانلو می شدند، کلاههای پوست بره سیاه رنگی که سواره بوزچلو بر سر می گذاشتند و مقدمه الجیش قشون نایب السلطنه بودند، برگردان نام ایل بوزچلو به قراپاپاق اتفاق افتاده و در ولایت قارص به سال ۱۲۱۲ هجری این سواران به قراپاپاق شهرت یافتند.

وقتی که نایب السلطنه پس از انعقاد عهدنامه ترکمن چای و تخلیه به تبریز از قوای متجاوز روسیه به تبریز مراجعت و برای تعیین مرزهای شمالی با روسیه به طرف خوی و سلماس عزیمت نمود. تقاضای نقی خان را برای اسکان ایل و اتباع خود دریافت نمود و نقی خان به محض دریافت فرمان نایب السلطنه با عده ای از سردستگان قراپاپاق سوار شده و خود را در خوی به حضور نایب السلطنه

شهرستان نقده و آمار جمعیتی آن



شهرستان نقده یکی از شهرستان‌های استان آذربایجان غربی است که در غرب این استان واقع شده و مرکز آن شهر نقده است. این شهرستان دارای سه شهر به نامهای اشنویه، محمدیار، نقده است؛ همچنین شهرستان نقده دارای دو بخش، ۶ دهستان، ۱۹۱ آبادی دارای سکنه و ۳۲ آبادی خالی از سکنه است.

آمار جنسی و سنی جمعیت سولدوز در آبان ۱۳۷۵ شمسی ۱۶۲۲۲۸ نفر بوده است؛ از این تعداد ۹۵۱۷۴ نفر ساکن در نقاط شهری و ۶۷۰۵۴ نفر ساکن در نقاط روستایی بوده‌اند.

از جمعیت ساکن در نقاط روستایی شهرستان ۳۳۲۹۵ نفر را مردان و ۳۳۷۵۹ نفر را زنان تشکیل می‌داده‌اند. نسبت جنسی در این جمعیت نشان می‌دهد که در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن ۹۹ نفر مرد وجود داشته است؛ این نسبت در بین اطفال کمتر از یک سال ۹۷ و در بین افراد ۶۵ ساله و بیشتر ۱۴۸ بوده است.

از جمعیت ساکن در نقاط روستایی شهرستان ۴۱/۱ درصد در گروه سنی کمتر از ۱۵ ساله، ۵۴/۷۱ درصد در گروه سنی ۱۵-۶۴ ساله و ۴/۱۹ درصد در گروه سنی ۶۵ ساله و بیشتر قرار داشته‌اند.

فصل چهارم:

خاطرات و سرگرمی های مردم سلدوز

وغارت خانه اتصار در روستای کلوان

خاطرات و سرگرمی های مردم سولدوز و ایل قراپاق

از پدران و ریش سفیدان مسائل و اتفاقات زیادی شنیدیم که خود گویای خوشی ها و ناخوشی ها بود که با این بزرگان دفن شد و فراموش گردید. تأسف از اینکه نام این مردان خادم به ایل و طایفه خود زود در میان هیاهوی ناجوانمردانه کذب و دروغ زمانه گم شد. خدمات نقی خان بوزچلو در آبادانی نقده و سینه سپر کردنش در مقابل اجنبی ها، کشاندن پای پزشکان به نقده و تلاش برای ایجاد دانشگاه و فداکاری های اسکندر خان انتصار نظام و مرزداري او از اشنویه تا سردشت و شرکت در جنگ های اسماعیل سمیتکو و جنگ با منگورها و جنگ با بارزانی ها و دو بار غارت خانه اش در قریه گلوان بخاطر حفظ سولدوز، چه کسی از آنان امروز یاد و نامی می برد؟. ان شاء... بازماندگان ایل قراپاق و مردم سولدوز افراد قدرشناس بوده، زحمت کشان خود را فراموش نخواهند کرد.

چون نگارنده خاطرات پدر بزرگم را گردآوری می نمایم؛ خود نیز مدت ده سال در شهرستان نقده به تدریس ریاضی مشغول بودم و با کودکان و نوجوانان و مردان این مرز و بوم آشنایی کافی دارم و می دانم این شیرمردان با چه مشکلاتی در آن سرمای زمستان با نداشتن امکانات کافی پیاده و گاهی با دوچرخه به مدرسه می آمدند؛ اما پرشور و با استعداد، منظم و باصفا و صمیمی و کردارشان تحسین انگیز بود. به همین سبب من نیز بر خود وظیفه می دانستم تلاش کنم و آموزگار خوبی برای آنها باشم و بر همه آنها درود می فرستم. این مردان قدرشناس بوده و هرگز معلم پیر خود را فراموش نکرده اند. دوست داشتم نام هر یک را بخاطر می آوردم و نام می بردم و خوشحال از اینکه امروزه شاهد این مردان خدمتگزار جامعه و شهر و دیار خود هستند که مایه افتخار من بوده و هستند. در آنزمان دبیرستان دخترانه نداشتیم، عده ای از دانش آموزان دختر در مدرسه نظامی همراه با پسرها مشغول بودند و مکاتباتی که از طرف اداره و مسئولین با وزیر آموزش و پرورش به عمل آمد، موافقت شد که در سال تحصیلی ۴۵-۴۶ دبیرستان دخترانه با سرپرستی همسر نگارنده، سرکارخانم افسر الملوک شاملو، شروع به کار نماید و دبیرستان با همکاران صمیمی در سال تحصیلی آغاز گردید؛ خدا قوت دهد آنها را که امروزه بازنشسته شده و خدا رحمت کند به آنهائی که فوت نموده اند و در بین ما نیستند.

لذا به فکر افتادم که از سرگرمی‌های آن زمان افراد ایل، مطالبی را کم و بیش معرفی نمایم؛ چون آداب و رسوم آن زمان در کتاب‌های مختلف قید شده بود، خواستم فقط از شکار و اسب‌سواری یاد کرده باشم.

انتصار مرحوم همیشه می‌گفت: عزیزان! قدر هم بدانید و دست هم را بگیرید؛ از منم _ منم‌ها بپرهیزید. باهم مهربان باشید؛ از شایعه‌سازی پشت سر هم اجتناب نمایید؛ شما از اولاد نقی‌خان بزرگ و حسنخان هستید؛ سولدوز و منطقه شما وضع خاصی دارد و شما میراث دار آن خواهید بود؛ شما برای حفظ وطن خود نیاز به هم دارید. شهر و ولایت شما ناآرامی‌های بیشتری را دیده، باز هم خواهد دید. پدر بزرگ خاطرات زیادی از جنگ‌ها داشت و گاهی با غرور و گاهی با چشمان اشک‌بار از ناآرامی‌ها و از درگیری‌های ایل برایم تعریف می‌کرد؛ از غرور وطن‌پرستی افراد ایل و پند آنها می‌گفت. به دلیل علاقه به سوارکاری و تیراندازی ما را همیشه به این کار تشویق می‌نمود و می‌گفت: لازم است سوارکار و تیرانداز خوبی باشیم. انتصار مردم‌دار و بسیار مهمان‌دوست بود. بابا انتصار سفارش می‌کرد، با بچه‌های روستا مهربان باشید. از آنها چیزی نخواهید؛ شاید آنها نداشته باشند. آن زمان ما در روستای گلوان مدرسه نداشتیم. پدر بزرگ تلاش می‌کرد که روستای ما هم مدرسه داشته باشد. در آن مدرسه نوه‌های خودش و هم بچه‌های روستا با سواد شوند و آخر سر مدرسه ای تأسیس شد و با هشت نفر دانش‌آموز کلاس شروع به کار کرد. خدا بی‌امرزمیرزا قاسم عباسی اولین معلم ما در مدرسه شد. با سختگیری‌های زیاد و تنبیهات سخت همه را وادار به درس خواندن می‌کرد. اوضاع بحرانی بود. خبرهایی از اتفاقات ناگوار شنیده می‌شد. ما بچه‌ها غیر از بازی به چیز دیگری فکر نمی‌کردیم.

حبس خانگی انتصار نظام در روستای گلوان بدستور سید احمد، داماد غلامرضا خان

در سال ۱۳۲۴ بود که در روستای گلوان تعدادی بارزانی با خانواده هایشان مستقر شده بودند و پاسگاهی از طرف و دستور بخشدار دولت کردستان (جمهوری مهاباد) به سرپرستی سید احمد گیلانی زاده؛ یعنی داماد غلامرضا خان خسروی، تشکیل گردید که رفت و آمد انتصار را کنترل کرده و به مقامات خودی گزارش دهند و به عبارت دیگر انتصار را در حبس خانگی نگهداری نمایند. غافل از اینکه انتصار از پاننشسته با ارتباطی که با سران و حکومت وقت مرکزی داشته، میدانسته که چگونه روابط را حفظ کرده، اطلاعات لازمه منطقه را به آنها گزارش دهد؛ تا اینکه از ورود ارتش به مهاباد با

خبر شده، تصمیم می گیرد که شبانه همراه پسرش، احمد و مسلح دیگری، سواره از ده خارج شود و از بی راه ها و کوه ها خود را به روستای محمد شاه بر سر راه مهاباد رسانده، به استقبال ارتش بشتابد و خود را معرفی نماید.

آمدن ملا مصطفی به گلوان و غارت خانه انتصار

فردای آن روز خبر رسید که ملا مصطفی بارزانی با تعدادی سوار که از لاهیجان برمی گشتند، وارد گلوان شده، انتصار را می خواهد. ما با بچه ها و دوستان هم بازی به سوی میدان ده دویدیم. آنجا سواران بارزانی ایستاده بودند. یکی با دیگران به ظاهر فرق داشت که مردان روستایی دستش را می بوسیدند وزن ها دامن لباسش را؛ تفنگ برنوی بلندی همراه با چوب سیگاری بلندی داشت و دستوراتی به بارزانی های ساکن گلوان می داد و منتظر رسیدن محمدخان عمو بود. عمو سلامی کرد و تعارف نمود؛ گفت: بفرمائید پیاده شده، چایی میل بفرمائید. این فرد ملا مصطفی بارزانی بود. ملا در جواب به عمو محمد گفت: دیروقت است؛ انتصار کجاست؟ عمو جواب داد: به استقبال ارتش رفته، پس احمد کجاست؟ عمو دوباره جواب داد: با انتصار رفته، مکثی کرده، گفت: پس سوار شو به نقده برویم. عمو گفت: قربان اسب های ما را بارزانی ها برده، برنگردانده اند. دستور داد یکی از سواران خودش پیاده شده و عمو سوار بر اسب او شود و راهی نقده شوند. شاید دستورها این بوده، بعد از عزیمت محمدخان شبانه نفرات بارزانی وارد خانه انتصار شده، شروع به غارت و چپاول خانه نمایند. بعداً گفتند که روایت این بوده، انتصار و فرزندانش را مثل جریان سیلوه که با امیر عشایری ها نمودند، انتصار و فرزندانش را ترور نمایند. افراد خانواده در اتفاقی که جنبه انباری داشت، بی توته کرده، در حال آماده کردن شام بودند که یک باره در انباری باز شده و بارزانی ها وارد شدند. اهل خانه هراسان از جای بلند شدیم و نظاره گر بودیم که اینها چه می خواهند؛ نفر اولی که وارد شد، از بارزانی های ده بود، به نام سلیم. سلیمی که کودکی به علت درد چشم نابینا می شد، مادر بزرگم معالجه اش کرده بود. سلیم اول شمشیر اهدایی عباس میرزا به اسکندر خان اول را برداشت. نفر دوم تفنگ شکاری آویزان شده، بر روی دیوار، سپس کلید یخدان ها را خواستند؛ ولی تا کلید پیدا شود، با دشنه و خنجر یخدان هایی مشمایی را پاره کرده و غارت شروع شد. کار مرد ها گویا تمام شده، زن های بارزانی وارد عمل شدند؛ از آرد و برنج و روغن و لپه هر چه دستشان می آمد، می بردند و گاهی روی بعضی از اموال غارتی دعوا می کردند. خدا رحمت کند آقای عباسی را روی پله نشسته، قرآن می خواند و

خاطراتی از شکار و سرگرمی

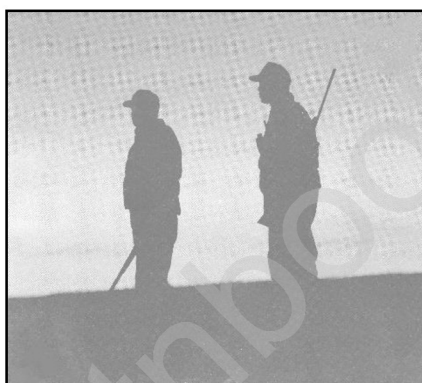


جره بازی بدم رفتم به نخجیر
 سبک دستی زده بر بال موتیر
 بوره غافل مچر در چشمه ساران
 هر آن غافل چره غافل خوره تیر
 باباطاهر

در نوشته ها و کتاب ها از انواع مراسم و رسوم و آیین های ایل از جمله شادی ها، بازی ها عروسی ها و غذاها مطالبی درج و نوشته شده است، جز شکار که به صورت های مختلف بین داراها و ندارها انجام می گرفته؛ شاید وضعیت جغرافیایی و آب و هوایی سولدوز با داشتن کوه ها و چشمه ها و تالاب ها در آن تأثیر داشته و شاید مطالب و داستان هایی که سینه به سینه از پدران و اجداد خود شنیده بودند، به این مسئله رو آورده و شاید هم جهت تأمین غذا و مایحتاج خانواده، زیرا همواره با مشکلات و ناامنی مواجه بوده و به درستی نمی توانستند به کار کشت و صنعت بپردازند و با آن معاش نمایند، شکار حرف اول را می زده.

باید توجه داشت نابودی کامل گیاهان و درختان و خشکاندن تالاب ها با استفاده از مواد شیمیایی و مواد پلیمری (پلاستیکی) شاید به اندازه قتل عام حیوانات چشم گیر نباشد؛ ولی بدون شک اثراتش کمتر نیست. برای مثال سموم علف کش که اثراتش را امروزه در طبیعت و حتی در حیوانات مشاهده می کنیم و این دیوانگی محض است که انسان زمین پر نعمت را در اثر اشتباه و لاقیدی به نابودی بکشاند. علاقه ایرانیان به شکار و شکارگری ریشه ای دیرینه دارد؛ این علاقه در آن حد بود که کوشیدند، مثل بسیاری از امور اساسی چون کشت و زرع برای آن مبدأ و آغاز بیابند و آنرا به شخص نسبت دهند. بر این مبنا معتقد بودند که کیومرث نخستین بشری بود که با جانوران الفت داشت و سپاهیان او را انواع حیوانات درنده همراهی می کردند و وی درنبرد با دشمنان از آنها استفاده می کرد. متون ادبیات کهن ما نیز سرشار از شواهد و امثله بسیار در نمو و نقش شکار و شکارگری است.

با آرزوی توفیق برای همه خدمتگزاران و خادمان صدیق محیط زیست کشور آنچه مسلم است، اینست که حفاظت از محیط زیست یکی از حساس ترین و ارزشمندترین خدمات است که انسان می تواند در برابر نسل حاضر و نسل های آینده عهده دار شود؛ حمایت های همه جانبه به عمل آید و دوستداران طبیعت را در جهت حفظ محیط زیست تشویق نماید و برای آگاهی آنان از واقعیت ها و طبیعت مناطق حفاظت شده را آن گونه که با واقعیت وفق دارد. پس بیاید صادقانه و خالصانه از محیط زیست کشور در منطقه خود به عنوان اساسی ترین پایه های بقای بشریت حفاظت کنیم.



از پدران خود شنیده بودم، افراد ایل در مواقع بیکاری بعد از کشت و داشت و برداشت پاییزی بیشترین سرگرمی هایشان بازی های محلی، داستان سرایی و قصه گویی، اسب سواری، عروسی و شکار بوده؛ البته شکار با پرنده های تربیت شده شکاری، مانند قرقی، دلیجه و انواع دیگر و شکار خرگوش به وسیله سگ تازی که خود داستانی دیگر داشت و اولین تفنگ در قرن هفدهم میلادی برای لویی چهاردهم ساخته شد که به تفنگ چخماقی (سرپر فتیله ای) معروف گردید و به وسیله فتیله و سنگ چخماق آتش می شد و سرپر بود تا اینکه به تدریج تفنگ های مدل جدید با فشنگ های مدرن و خوب با امکانات جدید وارد بازار گردید و در دسترس اشخاص قرار گرفت. در سولدوز هم انواع شکارها از چرنده و پرنده به علت داشتن مراتع و تالاب ها و رودخانه ها به قدر کافی یافت می شد. تفنگ و شکارچی هم به تعداد اخیر نبود و شکار در آن روزگار جنبه ورزش و تفریح را داشت که از اجداد به ارث رسیده بود.

کانون شکاری وجود نداشت و اولین کانون به سال ۱۳۴۰/۴/۱۸ تشکیل و مسئولیت آن از طرف کانون شکار رضائیه به سرپرستی آقای موسی جهانگیری به پدرم، احمد انتصاری، پیشنهاد و سپس طبق حکمی از طرف سپهبد امان الله جهانبانی به مدت دو سال صادر گردید و کانون در نقده شکل گرفت.